«آشوب‌سازی بیگانگان در ایران، بسترها و پیامدها»
در گفت‌وشنود با دکتر مظفر نامدار- بخش پایانی

دشمن خارجی و نفاق داخلی در حال آخرین تلاش خویش هستند

سمیرا سجودی

آغازین بخش از گفت‌وشنود حاضر را روز گذشته از نظر گذراندید. اینک واپسین بخش از آن را پیش‌روی دارید.

برخی در واکاوی ریشه اغتشاشات، معتقدند تحریم‌های غرب موجب ایجاد مشکلات و البته ایجاد نارضایتی در کشور شده است. تحلیل شما در این باره چیست؟

بله و این اگرچه امری واقع است، اما امری توجیهی نیست. تحریم کجا می‌تواند کارساز باشد؟ آنجا که شما همه اراده کشور را معطوف به غرب کنید. آنجا که بگویید همه مشکلات حتی مشکلات آب‌خوردن ما هم باید از طریق غربی‌ها حل شود. مثل آن آدم جاهلی که در گذشته چنین گفته و معلوم بود که نه تاریخ خوانده و نه سیاست، در واقع هیچ چیز بلد نیست. این آدم‌های جاهل در دوره‌ای که در حوزه قدرت بودند، مدارکشان را از دانشگاه آزاد که زیر سیطره حزب و باند خودشان بود یا به قول غربی‌ها از انگلیس و امریکا به شکل بای ریسرچ(by research) گرفتند. بنابراین من این منطق را که تحریم‌ها موجب مشکلات‌مان شده قبول ندارم. به خاطر اینکه در آن روزگاری که شما تمام ظرفیت‌های درونی و استعدادهایی که در کشور وجود داشت و ذخایر و سرمایه‌های کشور را نادیده گرفتید و دوای درد را نزد خارجی‌ها جست‌وجو کردید، زنگ مشکلات کشور را نواختید! ما از دوره قاجاریه گرفتار این تفکر بودیم. همیشه ما را تحقیر کردند و گفتند ملت ایران که عرضه ساختن یک آفتابه را هم ندارد، می‌خواهد نظام سیاسی ارائه کند! به همین دلیل می‌گویم مشکل ما تحریم نیست. مشکل این شیوه‌های تفکری است که به برخی از دولتمردان و دیوان سالاران ما حکومت می‌کند. تمام تلاش رهبری از دوره‌ای که رهبری کشور را به دست گرفتند تا به امروز، این است که این فکر را دور بیندازید، چراکه همه مسائل و مشکلات از طریق داخل حل می‌شود. اگر توانستید از داخل مشکلات را حل کنید، این تحریم‌ها که هیچ، اگر هزار برابر این تحریم فشرده‌تر شود، ده شاهی برای ملت ایران ارزشی ندارد. آنجایی این مسائل ارزش پیدا کرده و خود را نشان می‌دهد که شما فکر و ذهنت وابسته به آن طرف است. همه مسائل و حتی مشکل آب خوردن را هم می‌خواهید به واسطه آنها حل کنید. این استدلال هم از آن استدلال‌های سخیف است که عده‌ای برای آنکه کارها و نادانی خودشان را توجیه کنند، سعی دارند آن را به تحریم‌ها وصل کنند. بله، دشمن کارش همین چیزهاست. شما از دشمن انتظار دارید شرایط را برای پیشرفت‌مان فراهم کند و دستی به سر ما بکشد و بگوید مشکلات‌تان را حل می‌کنم؟

تأثیر عملکرد دولت آقای هاشمی رفسنجانی، در ایجاد اغتشاشات آن دوره تا چه حد بود؟

هم شخصیت ایشان می‌تواند مورد بحث قرار بگیرد، هم شیوه‌های سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و هم ساختار دیوان‌سالاری که ایشان تشکیل داد. یعنی هر سه در ایجاد اغتشاشات آن دوره تأثیراتی داشته است. ایشان در ساختار دیوان‌سالاری از افرادی استفاده می‌کرد که شبیه میرزاملکم‌خان ارمنی فکر می‌کردند. افرادی که مدعی بودند ما استعداد ساختن یک لولهنگ (آفتابه) را هم نداریم! البته من شخصیت خود آقای هاشمی را اینطور نمی‌بینم، آقای هاشمی این دیدگاه را نداشت، ولی ساختار دیوان‌سالاری‌اش اینگونه بود. کسانی که به هر دلیلی دوست داشتند جای پای اربابان‌شان در اینجا باز شود. اکثر این افراد هم تحصیلکرده‌های آن طرف بودند. یک عده زیادی از آنها هم فرزندان‌شان آن طرف بودند. بعضی از این اشخاص خانواده‌های‌شان ساکن آن طرف بودند و خودشان هم اینجا ساک‌شان را بسته بودند که وقتی از پست دولتی کنار می‌روند، دوباره سر جای خود برگردند. نمی‌خواهم از آنها نام ببرم، ولی هنوز هم در کشور هستند و بعضی‌های‌شان از نظام تاوان می‌گیرند. بنابراین آن ساختار دیوان‌سالاری، فضا را برای این تفکر و برای اینکه استعداد جامعه را نفی کند، آماده می‌کرد. شبیه اغتشاشاتی که شروعش از همین دوره بود، به طوری که حتی برای تشکیل یک استان جدید یا جدا کردن چند شهر از یک استان، بلوا به‌وجود می‌آید. علت ایجاد بلوا این است که ساختار دیوان‌سالاری بیمار است. فکر نکرده که اگر این کار را می‌خواهد انجام دهد، کجا، کی، چطور و آگاهانه پیش زمینه‌هایش را فراهم کند و بعد دست به چنین اقدامی بزند. ما مخصوصاً در دوره دوم جریانات نفاق اهل شبهه، یکی از داستان‌های‌مان همین مسئله بود. البته شخصیت آقای هاشمی هم تا حدودی در این مسئله تأثیرگذار بود. شیوه‌های برنامه‌ریزی ایشان همانند شیوه‌های لیبرالی مطلق بود. متأسفانه اولین زمزمه‌های تفکر لیبرلیسم در حوزه فرهنگی و اقتصادی کشور در دولت آقای هاشمی شنیده شد. آقای هاشمی بیش از حد خود را عقل کل می‌دانست. یادم است در جریان مک فارلین آقای ری‌شهری- وزیر اطلاعات وقت- به اطلاع حضرت امام می‌رساند که آقای هاشمی چنین بازی را شروع کرده است! حضرت امام همان موقع ذیل یادداشت ایشان می‌نویسند: دست به کار بسیار خطرناک می‌زنید، آیا به عواقب این کار فکر کرده‌اید و می‌توانید آن را مدیریت کنید؟ اما آقای هاشمی محکم می‌ایستد و می‌گوید: می‌توانم مدیریت کنم. هرچند دیدید که بر سر همین ناتوانی و غرور بی‌جا، چه تاوان سنگینی دادیم. هنوز بخش اعظم خاطرات حضرت آقا منتشر نشده است، ولی تا جایی که جست‌وجو کرده و می‌دانم، ظاهراً سر مسئله‌ای بعضی از آقایان به ایشان جسارت کرده بودند که کشور به صورت دیکتاتوری اداره می‌شود! البته آنها به قول خودشان، تذکری داده بودند. حضرت آقا به آنها گفته بودند: «من دیکتاتور هستم؟! آقای هاشمی وقتی دوران ریاست‌جمهوری‌اش در حال اتمام بود، به راحتی درخواست داشت که آرای مردم و قانون اساسی را نادیده بگیرید و تغییری در تداوم ریاست‌جمهوری از هشت ساله بدهید. به ایشان گفتم یعنی شما می‌فرمایید ریاست‌جمهوری مادام‌العمر شود؟ آن روز اگر جلوی او را نگرفته بودم، چه کسی می‌توانست جلوی دیکتاتوری بعدی که می‌خواست در ایران حاکم شود و مردم و قانون اساسی در آن حاکمیت دیگر ارزشی نداشته باشد را بگیرد؟ من از جمهوریت و اسلامیت ملت ایران حفاظت کردم... .» اگر به‌خاطر داشته باشید بعضی از اطرافیان آقای هاشمی، همان موقع همین مطالب را در روزنامه‌های‌شان دنبال می‌کردند. از جمله همین مهاجرانی که می‌گفت با هم جمع شویم تا تغییری در قانون اساسی ایجاد شود.

نقش دولت‌های لیبرال مسلک و ناهمسو با ارزش‌های انقلاب اسلامی که از آن پس زمام امور را در دست گرفتند، در ایجاد اغتشاشات آن دوره چه بود؟

معمولاً لیبرال‌ها با اغتشاش‌ها و انقلاب‌ها، میانه خوبی ندارند. از جنبه‌های ایدئولوژیک، لیبرال‌ها ضدانقلاب و چپ‌ها معمولاً انقلابی هستند. پارتو متفکر فاشیست که کتاب «چرخش نخبگان» را نوشت، می‌گوید: معمولاً در سیاست دو طایفه بیشتر حکومت نمی‌کنند. طایفه شیران و طایفه روباهان. روباهان چون اهل دروغ، فریب و دزدی‌اند و به این شیوه حکومت می‌کنند، مردم ناراضی می‌شوند. شیران از این فضا استفاده و مردم را به قیام علیه روباهان تحریک می‌کنند و روی کار می‌آیند. اما شیران چون احساساتی هستند و خیلی شعور حکومت کردن ندارند، دوباره روباهان مردم را فریب داده و بعد از یک دوره، دوباره روی کار می‌آیند. لذا سیاست، جدال بین شیران و روباهان است. اصلاً لیبرال‌ها روباه صفت و حیله‌گر هستند، بنابراین به بعضی از تحرکات اجتماعی دامن می‌زنند، ولی کلاً با جنبش‌های اجتماعی میانه خوبی ندارند. این دو جناح همیشه هستند و همیشه سعی دارند تا سیاست‌های یکدیگر را خنثی کنند. حکومت‌ها دو رکن دارند: فرمان و دیوان. فرمان قانون تصویب و حکم صادر می‌کند. آنهایی که اهل فرمان هستند، عموماً اهل تغییر هم هستند و با این شعار می‌آیند. چون اگر شعار تغییر ندهند، مردم آنها را انتخاب نمی‌کنند، اما آنهایی که اهل دیوان هستند، اهل تثبیت‌اند. به‌خاطر آنکه دوست ندارند موقعیت‌هایی را که به دست آورده‌اند، در دولت‌های بعدی از دست بدهند. بنابراین در برابر فرمان مقاومت می‌کنند. ما الان گرفتار اهل فرمان و اهل دیوان هستیم. چون این دو جناح خودشان را می‌بینند و در این میان مردم، معترضان و مخالفان را فراموش می‌کنند. عموماً افرادی که در این دو جریان و جناح هستند، برای اینکه خودشان را تثبیت کنند، از این نوع بسترها استفاده می‌کنند. در ایران لیبرال‌ها اگرچه دامن زننده جنبش‌های اجتماعی نیستند، چون اصلاً شعور این کار را ندارند، ولی به این فضا دامن زده و از آن استفاده می‌کنند. اگر خوب دقت کنید اکثر مشکلاتی که ما داشتیم، در دولت‌هایی بود که تمایلات چپ داشتند. مثل دولت موسوی یا خاتمی.

ظاهراً در دوره همین دولت‌ها هم کاریکاتوری از جنبش دانشجویی به راه افتاد؟

آن که اصلاً جنبش دانشجویی نبود! این تحرکات را جنبش دانشجویی قلمداد نمی‌کنم. اینها تحرکات محفلی است. چون اگر می‌خواهید اسمش را بگذارید جنبش، باید تداوم تاریخی داشته باشد اما حضور آنها در دانشگاه موقت است. برای همین هم دفتر تحکیم‌وحدت را تأسیس کردند که همیشه سیطره‌ای بالای سر جریان‌های دانشگاهی داشته باشند. چون می‌دانستند اگر دانشجو از دانشگاه خارج شود، دیگر جنبش دانشجویی معنا ندارد. او یا در بدنه دیوان‌سالاری قرار می‌گیرد و عضوی از قدرت می‌شود که دیگر نمی‌توانند با جنبش خیلی موافق باشند یا وارد بازار می‌شود و سودش را می‌برد. بنابراین اگر شما تاریخ جنبش‌های دنیا را هم مطالعه کنید، اصلاً به این مفهوم که عرض کردم، جنبش دانشجویی وجود خارجی ندارد. چون در اغلب جاها دانشگاه اگر دولتی باشد، دولت هزینه می‌کند که مسائل خودش را حل کند. این تفکر- عذر می‌خواهم ـ ابلهانه‌ای است که استاد دانشگاه، حقوق خود را از دیوان‌سالاری می‌گیرد، بعد تبدیل به اپوزیسیون می‌شود! هیچ جای دنیا این مسئله را تحمل نمی‌کنند، در حالی که اینجا، برخی اساتید باج می‌گیرند! خودم استاد دانشگاه هستم که این حرف را می‌زنم. من از ملت ایران پول می‌گیرم که برای ایران کار کنم، نه اینکه برای دشمنان ملت ایران کار کنم و سردمدار اپوزیسیون جدایی‌طلب در دانشگاه شوم، باج‌خواهی کرده و کلاس‌ها را تعطیل کنم! نمی‌دانم جمهوری اسلامی، چرا این باج را می‌دهد؟ در هیچ جای دنیا این باج را به دانشگاه نمی‌دهند. کدام احمقی است که از جیب دولت، برای دانشگاه هزینه و برای خودش مخالف درست کند! غیر از ایران، چنین مسئله‌ای در دنیا سابقه ندارد. به‌دلیل اینکه ما از آن طرف دموکراسی افتاده‌ایم! ما در دموکراسی، خیلی افراطی هستیم. در حالی که اصلاً هیچ جای دنیا، این تیپ دموکراسی را قبول ندارند. این مسئله بیشتر ماهیت آنارشیسمی دارد تا ماهیت دموکراتیک و مردم سالارانه. بنابراین وقتی از جنبش دانشجویی در ایران می‌گویید، از نظر من معکوس است! البته ما جریان‌های دانشگاهی را قبول داریم. این جریان‌ها باید ناظر بر دو هدف باشد: تولید دانش و تولید اندیشه. دانش برای این وظیفه جنبش‌های دانشجویی است که تولید اقتدار می‌کند. این نهایتاً به سیاست هم تبدیل می‌شود. اینها فکر می‌کنند سیاست یعنی مخالفت خوانی. اما سیاست یعنی حضور در سیاست‌گذاری یک نظام و کشور. اصلاً این یعنی مفهوم سیاست. البته ما در ایران سیاست را بد تعریف می‌کنیم. سیاست را این می‌دانیم که طرف در خیابان، تخریب کند و بزند و بشکند! بعد هم می‌گوییم به‌به، بچه‌های ما سیاسی شدند! کدام کشور در دنیا سیاست را اینطور تعریف کرده است؟ اصلاً تخریب و اغتشاش، ضد سیاست است. سیاست یعنی رهبری راهبردی، تثبیت، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، تولید دانش در تعیین سیاست‌ها، تولید دانش در برنامه‌ریزی، تولید اندیشه و تولید عقیده. غربی‌ها خودشان سیاست را این طور تعریف می‌کنند، ولی عکس آن را به ما می‌گویند. دانشجویان ما هم بدون اینکه فکر کنند، از آنها پیروی می‌کنند. چون استادان دانشگاه ما، پایه‌های‌شان ضعیف و هنوز که هنوز است، مخصوصاً در رشته علوم‌انسانی، کتاب‌های دهه ۳۰ و ۴۰ تدریس می‌شود. من معلم رشته سیاست هستم به همین دلیل می‌گویم در دهه ۳۰ و ۴۰ هم همین‌ها را تدریس می‌کردند. اصلاً اساتید کتاب جدید نمی‌خوانند، هرچه هم خودشان می‌نویسند، کپی و تقلید است. بنابراین معلوم می‌شود که سیاست بدفهمیده می‌شود. اقتصاد هم همینطور. در جنبش‌های دانشجویی هم طرف اصلاً نمی‌داند لیبرالیسم یعنی چه؟ ولی شعار لیبرالیسم می‌دهد. از آن طرف کسی ادعا می‌کند که چپ است، ولی همه سیاست‌های اقتصادی‌اش لیبرالی است! از سوی دیگر لیبرال‌ها می‌گویند، ما لیبرال هستیم، اما سیاست‌های اقتصادی‌شان سوسیال است. آنقدر دموکراسی و مردم‌سالاری در ایران ولنگ و باز است که همه چیز جابه‌جا شده است! به‌طوری که این تحرکات، الان در دانشگاه به ابتذال رسیده است. چون وقتی تحرکات دانشجویی از سیاست دور شد، به ابتذال و پوچی می‌رسد. ابتذال یعنی چه؟ یعنی حرف‌های رکیک زدن و فحاشی و زورگویی کردن! به زور دیگران را برای اینکه سر کلاس نروند، ترساندن و رعب و وحشت ایجاد کردن! الان بالای ۷۰، ۸۰ درصد از کسانی که در دانشگاه‌ها حضور دارند، موافق این تحرکات نیستند ولی مثل گروه‌های فشار و فاشیستی، آنقدر دلهره و وحشت ایجاد کرده‌اند که آنها را ترسانده است! با دانشجویان که صحبت می‌کنم، می‌گویند این دانشجویان لمپن که دانشجو نیستند و دور از سیاست هستند، تهدیدشان می‌کنند. این جماعت اهل سیاست نیستند و بیشتر اهل فحش‌های رکیک هستند. چون ما علاوه بر روشنفکران لمپن، دانشجوی لمپن هم داریم. البته دانشمند لمپن هم داریم. چون به صرف اینکه شما دانش بدانید که تابع عقل نیستید. بنابراین آنچه در دانشگاه‌های ما وجود دارد، جنبش دانشجویی نیست بلکه جنبش لمپنیستی است. یعنی تحقیر، تحریک، تهدید و فحاشی کردن. کجای دنیا دانشجو برای اینکه خواسته‌ها و تمایلات خودش را القا کند، متوسل به فحش می‌شود؟ حالا چه کسی می‌خواهد این فحش‌ها را جواب بدهد؟ وقتی وارد دانشگاه می‌شوم و سر کلاس دانشجو آنقدر بی‌تربیت است که بی‌ادبی می‌کند، من یا باید هم شأن خودش بشوم و فحش بدهم که امکان ندارد چنین اتفاقی بیفتد یا باید کلاس را با همان وضع استبدادی تحمل کنم یا از کلاس بیرون بیایم! از این سه حالت خارج نیست. باقی اساتید هم چنین شرایطی دارند. چقدر فرمایشات رهبری در دهه ۷۰ خوب بود که فرمودند: «استبداد روشنفکری و ارتجاع روشنفکری دو قاعده بسیار خطرناک است که کشور ما از آن رنج می‌برد. وقتی از عقل کم می‌آورند، به استبداد گرایش پیدا می‌کنند و زور می‌گویند و دیگران را متهم به استبداد می‌کنند! در حالی که خودشان تجسم استبداد هستند، ولی معنی آن را نمی‌دانند و به ارتجاع رو می‌آورند.» این افراد امروز حرف‌هایی می‌زنند که میرزا ملکم‌خان ۲۰۰ سال پیش زده بود. اینکه همه چیز را دست غربی‌ها بدهیم و با آنها بسازیم! مگر آقای اکبر ترکان نگفته بود که ملت ایران تنها استعداد تولید آبگوشت بزباش را دارد! همانند حرف میرزا ملکم‌خان و سیدجمال واعظ اصفهانی پدر محمدعلی جمال‌زاده - که از آن پدر این پسر برمی‌آید - که در روزنامه الجمال نوشت: ملت ایران استعداد ساختن لولهنگ (آفتابه) را هم ندارد! میرزا ملکم‌خان هم گفته بود: ما عرضه ساختن آفتابه هم نداریم! بنابراین از زیر دست آن اساتیدی که تفاوت بین استقلال و وابستگی را نمی‌دانند، دانشجویی بیرون می‌آید که بالاترین منطقش، فحش رکیک، استبداد و زور گفتن به دیگران است.

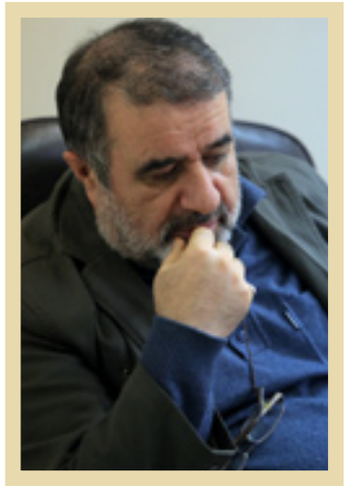

> **الان نفاق اهل بدعت و نفاق اهل شبهه را کنار نفاق اهل فتنه نیز قرار داده‌اند. خدایی جنگ، جنگ تمام عیار است! واقعاً تحمل ملت ایران، مقابل این جنگ تمام عیار بی‌نظیر است. با این حال امریکایی‌ها و اروپایی‌ها و هر سه جریان نفاق استعداد و توانایی این را ندارند که جمهوری اسلامی را ساقط کنند. فقط مردم ایران تعیین‌کننده هستند و در راهپیمایی ۱۳ آبان امسال، سخن خود را گفتند**

> **چرا الان جنگ‌شان را ترکیبی کردند؟ چون هرچه روش‌های مختلف را اتخاذ کردند، به نتیجه نرسیدند و ملت ایران روز به روز قوی‌تر شد. اول مشروعیت‌زدایی کردند، اما بی‌نتیجه ماند. بعد، بازهم نتوانستند کاری از پیش ببرند. با اعتمادزدایی هم به نتیجه‌ای که می‌خواستند، نرسیدند. حال ترکیب این روش‌ها را امروز جمع کرده و تمام جریان‌های داخلی نفاق را کنار هم قرار داده‌اند**

البته این رفتارها را هم به نافرمانی مدنی تعبیر می‌کنند.

این نافرمانی مدنی است؟ اینکه ضد مدنیت است؟ کجا فحاشی مدنیت قلمداد می‌شود؟ در این صورت، باید بگوییم تعریف مدنیت ابتذال پیدا کرده است! فحاشی، توهین کردن و بی‌ادبی است و ما در دوران انقلاب، هیچ وقت فحش رکیک نمی‌دادیم. اما امروزه شاهد فحش‌های رکیک، ناموسی و خانوادگی هستیم. اگر ملت ایران در انقلاب اسلامی، از انقلابیون چنین فحاشی می‌دیدند، امکان نداشت از انقلاب حمایت کنند. اگر بعضی جاها هم برخی تخریب‌ها اتفاق افتاد، عموماً کار کمونیست‌ها و سایر گروه‌هایی بود که به‌جای فرهنگ آگاهی بخشی به مردم، از زبان اسلحه استفاده می‌کردند و امروز هم با همین زبان به میدان آمدند و اگر به قدرت برسند، بی‌تردید با همین زبان بر مردم حکومت می‌کنند. اساساً در منطق امام خمینی، کسی حق تخریب اموال عمومی و متعلق به مردم را نداشت. حال برخی‌ها می‌گویند بانک هم اموال عمومی بود که آتش زدید! بابا بانکِ دوره شاه، هیچ ربطی به مردم نداشت! اگر جاهایی را هم مذهبی‌ها تخریب‌هایی کردند، اموال مردم نبود. اکثرش وابسته به خاندان سلطنت و دیوان‌سالاری فاسد و متعلق به غربی‌ها بود. کسی جرئت نداشت اموال عمومی مردم را تخریب کند. ما حتی برای حفاظت از اموال مردم از تعرض مأموران رژیم یا بعضی از گروه‌های اسلحه به‌دست آن دوران، نگهبانی می‌دادیم. اما الان راحت اموال مردم، ماشین و خانه مردم را تخریب می‌کنند و حتی جان آنها را می‌گیرند! نمی‌دانم این وحشی‌گری را از کجا آورده‌اند؟ با این وحشی‌گری‌ها می‌خواهند جنبش اجتماعی در کشور راه بیندازند. خدا را شکر دشمنان ما آنقدر سخیف شده‌اند که اغلب مردم ما اینها را می‌فهمند. می‌دانند که اگر خدای نکرده گزندی به جمهوری اسلامی وارد شود، گرفتار چه گرگ‌هایی خواهند شد. گرگ‌هایی که به خودشان هم رحم نمی‌کنند. گرگ‌هایی که به مردم عادی رحم نمی‌کنند، دیگر چه رسد به مخالفان خود. حال بعضی از معمم‌ها هم که امروزه ژست مخالفت گرفته‌اند، هنوز درنیافته‌اند که این شورشیان قصد دارند در آینده با همان عمامه حلق آویزان‌شان کنند! مگر آنکه مثل کدیور یا یوسفی اشکوری و سایر آخوندهایی که فیگور روشنفکری گرفته‌اند، عمامه را از سر بردارند و در برابر اربابان‌شان سجده کنند و بگویند ما از اول هم از آن جنس نبودیم، در آن لباس رفتیم که اینها را تخریب کنیم، خوشبختانه وظیفه خودمان را انجام دادیم و الان دربست در اختیار شما هستیم!

چرا با وجود ائتلاف همه جریانات ضد انقلاب، اغتشاشات سال ۸۸ و هدف براندازی نظام به نتیجه نرسید؟

بله، وقتی جنگ ترکیبی باشد، به طور طبیعی همه آنهایی که به هر دلیلی با جمهوری اسلامی میانه خوبی ندارند، به میدان می‌آیند. بخشی از اینها، خارجی و در رأس امریکایی‌ها و اروپایی‌ها هستند. به هر حال این کشورها، موقعیت‌های بسیار بزرگی در ایران داشتند، اما جمهوری اسلامی، پایگاه‌های آنها را در داخل کشور از بین برد. طبیعی است به‌خاطر آنکه این منابع و منافع را از دست دادند، اگر آنها را از در بیرون کنید، از پنجره داخل شوند و جمهوری اسلامی را رها نکنند. حتماً کتاب «آخرین انقلاب بزرگ قرن: انقلاب و تحول در ایران» را بخوانید. نویسنده این کتاب خانم رابین رایت - که یک روزنامه‌نگار بود- در مقدمه می‌نویسد: «برای نخستین بار، در سال ۱۹۷۳ (سال ۱۳۵۲) به ایران آمدم. ما امریکایی همه جا بودیم. به مقام‌های دولتی مشاوره می‌دادیم (یعنی در بخش دیوان‌سالاری بودند). نظامیان ایرانی را آموزش می‌دادیم (یعنی در بخش امنیت بودند). دکل‌های نفت را برایشان می‌ساختیم (یعنی قلب اقتصاد ایران دست آنها بود). اتومبیل، زبان، مد، فرآورده‌های صنعتی و فرهنگی را هم ما به آنجا صادر می‌کردیم! عموی من از جمله ۴۰ هزار امریکایی بود که در آن زمان در ایران کار می‌کرد. او به دولت در زمینه نحوه نوسازی نظام کتابخانه ملی مشاوره می‌داد (یعنی ما در دوره پهلوی برای چیدن کتاب در کتابخانه هم عرضه نداشتیم و مستشاران خارجی را استخدام می‌کردیم و به دلار به آنها حقوق می‌دادیم. کاری که در حد یک فوق دیپلم بود، اما فوق دیپلم‌ها و لیسانسه‌های خودمان را قبول نداشتیم). البته دولت امریکا، متخصصان درجه یک خود را به ایران نمی‌فرستاد. آنها با فرستادن کارمندان معمولی‌شان، ملت ایران را تحقیر می‌کردند که لیاقت‌شان همان کارشناسان معمولی است. حال کشوری که چنین پایگاهی در ایران داشته و بالای ۴۰ هزار مستشار مستقر کرده و برای آنها مصونیت گرفته، دستش را از طریق یک انقلاب بزرگ در این مسئله کلان قطع کنید و بگویید اگر به انقلاب، استقلال و عزت ما احترام گذاشتید ما همه آن روابطی را که با دیگر کشورها داشتیم با شما هم داریم، می‌خواهید نفوذ نکند؟ چراکه امریکایی‌ها و اروپایی‌ها به این حد از روابط رضایت نمی‌دهند. اگر کسانی این باور را نداشته باشند و بگویند امریکایی‌ها دیگر با ما کار ندارند، دشمنی با آنها را رها کنیم، اگر نخواهم بگویم سر سپرده است -چون ممکن است یک عده ناراحت شوند و بگویند ما مزدور نیستیم - اما خدایی نادان هستند و باید خود را به یک روانشناس نشان دهند!

شما برای جنگ ترکیبی کنونی، چه غایتی تصور می‌کنید؟ و این پدیده تا چه حد می‌تواند بر نظام و سوگیری‌های آن مؤثر باشد؟

علاوه بر جریان‌های خارجی که کنار هم قرار گرفتند، الان ستاد فرماندهی‌شان را هم یک کاسه کردند و مرکز فرماندهی‌شان را سازمان سیا و موساد برعهده دارد. حال چرا امریکا و سازمان سیا؟ برای اینکه امریکایی‌ها در سند استراتژی امنیت ملی‌شان در قرن ۲۱ - که در سال ۲۰۰۰ منتشر شده- ادعا کردند: «در ۲۵ سال آینده، حکومت مذهبی ایران سقوط می‌کند. در حال حاضر حکومت ایران جمهوری اسلامی است، اما نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باشد. ایران یا باید از جمهوری بودن دست بردارد و به حکومت قرون وسطایی تنزل یابد یا باید اسلامی بودن را کنار بگذارد. نبرد برای آنها هم اینک آغاز شده است....» اگر کسی این مطلب را نخوانده، صفحه ۱۷۲ این کتاب که ترجمه شده را بخواند. از این واضح‌تر که کشوری در استراتژی امنیت ملی خود، وقیحانه ماهیت و خوی تجاوزطلبانه و تجاوزگری‌اش را نسبت به یک کشور آزاد دیگر که با رأی مردمش روی کار آمده، درج می‌کند و آن را به دنیا اعلام نماید. این مطلب سال ۲۰۰۰ نوشته شده و ۲۵ سال بعد، می‌شود سال ۲۰۲۵! چرا الان این زور آخر را می‌زنند و جنگشان را ترکیبی کردند؟ چون هرچه روش‌های مختلف را اتخاذ کردند، به نتیجه نرسیدند و ملت ایران روز به روز قوی‌تر شد. اول مشروعیت‌زدایی کردند، اما بی‌نتیجه ماند. بعد کارآمدی‌زدایی کردند، اما جمهوری اسلامی در طول این ۴۰ سال آنقدر پیشرفت‌های بزرگ در زمینه دانش و غیره داشت که باز هم نتوانستند کاری از پیش ببرند. با اعتمادزدایی هم به نتیجه‌ای که می‌خواستند، نرسیدند. فتنه سال ۱۳۸۸، فتنه اعتبارزدایی و اعتمادزدایی بود و هدف مردم بودند. حال ترکیب این روش‌ها را امروز جمع کرده و تمام جریان‌های داخلی نفاق را کنار هم قرار داده‌اند. اگر قبلاً از منافقین اهل بدعت استفاده می‌کردند، الان نفاق اهل بدعت و نفاق اهل شبهه را کنار نفاق اهل فتنه نیز قرار داده‌اند. خدایی جنگ، جنگ تمام عیار است! واقعاً تحمل ملت ایران، در مقابل این جنگ تمام عیار بی‌نظیر است. با این حال امریکایی‌ها و اروپایی‌ها و هر سه جریان نفاق استعداد و توانایی این را ندارند که جمهوری اسلامی را ساقط کنند. فقط مردم ایران تعیین‌کننده هستند. هیچ جریانی نمی‌تواند تعیین‌کننده باشد. ملت ایران تا زمانی که پشت رهبری و پایبند به آرمان‌های‌شان که جمهوری اسلامی و اسلام است، باشند و تا زمانی که به آنها احترام بگذاریم و در صحنه نگه‌شان داریم، حرف‌های‌شان را شنیده، مسائل و مشکلات‌شان را حل کنیم، امکان ندارد دشمنان حتی با این جنگ ترکیبی هم تغییری در نظام جمهوری اسلامی ایجاد کنند. حضور مردم در راهپیمایی ۱۳ آبان امسال بی‌نظیر بود، چراکه راهپیمایی ۱۳ آبان، نه راهپیمایی مربوط به دهه فجر انقلاب اسلامی و نه راهپیمایی تشییع شهدا و نه حمایت از انتخابات بود، ولی در عین حال همه آنها بود. اگر کسی بخواهد دقیقاً توجه کند، این راهپیمایی برای جمهوری اسلامی، نوعی رفراندوم بود. ملت ایران تمام قد وسط میدان آمد و گفت با همه مشکلات، گرفتاری‌ها و سختی‌هایی که می‌کشیم، ولی عزت و سربلندی جمهوری اسلامی و پایداری‌اش برای ما، اهمیتی بیشتر از حرف‌های دشمنان دارد. حال اگر عده‌ای این را نمی‌فهمند، کاری نمی‌توان کرد. شما هرچقدر تحلیل و تحقیق کنید و سند و مدرک بیاورید، آن که نخواهد، نمی‌فهمد. مثل همین جریان حمله تروریستی شاهچراغ که عده‌ای نادان باور کردند که جمهوری اسلامی خودش مردم را کشته که دردسر درست کند. با آنکه تردیدی در این نیست که دشمنان از ما هزینه می‌گیرند و هر مقاومتی هزینه دارد، اگر سه رکن مردم، مکتب و رهبری را کنار هم داشته باشیم و فصل‌الخطاب ما این سه رکن باشد و یکی را به نفع دیگری مصادره، تعدیل و نفی نکنیم، همانطور که از اول انقلاب اینطور بوده است، پیروز خواهیم شد. چون این وضعیت که چندی است با آن روبه‌رو هستیم، خطرناک نیست. ما در دهه اول انقلاب، شاهد درگیری‌هایی خطرناک‌تر از اینها بودیم و کشتار میدانی و کوچه به کوچه داشتیم! بعضی راهپیمایی‌هایی که منافقین همراه گروه‌های دیگر تشکیل می‌دادند، برای امثال ما که خودمان را انقلابی می‌دانستیم هم دلهره ایجاد می‌کرد که نکند ما جایی اشتباه می‌کنیم! والا در حال حاضر و در بسیاری از میدان‌ها، سر و ته آنهایی را که در خیابان هستند با هم جمع کنیم، به ۱۰۰ نفر هم نمی‌رسند! خیلی ارفاق کنیم هزار نفر! اینها نمی‌توانند نظامی مثل نظام جمهوری اسلامی ایران را با این پشتوانه ساقط کنند. همانطوری که اربابان اینها نتوانستند در این چهل و چندی سال به اهداف خبیث خود برسند.